

ماجرای غدیر خم و رابطه آن با اصل امامت

پیامبر خدا ﷺ سپاهی را به فرماندهی خالد بن الولید به یمن فرستاد و غنائم زیادی بدست آوردند. پیامبر ﷺ علی بن ابی طالب را فرستاد تا خمس غنائم را اجرا کند و بقیه را تقسیم نماید. او از این کار فارغ شد در حالی که خسته به نظر می رسید.

بریده می گوید، گفتیم ای ابالحسن این چیست؟ گفت: این جاریه به نام وصیفه جزو اسراء بود که در تقسیم به سهم اهل بیت پیامبر ﷺ و سپس به سهم خانواده علی رسید. خالد بن الولید در نامه ای ماجر را برای پیامبر ﷺ نوشت.

علی از یمن خارج شد. همراهان از او خواستند تا شتران خودشان را استراحت بدهند و بر شتران به غنیمت گرفته شده سوار شوند. علی علیه السلام آنان را منع کرد. سپس علی جانشینی برای خود تعیین کرد و خودش زودتر رفت تا به مراسم حج (حجّه الوداع) برسد. جانشین علی علیه السلام به هر یک از همراهانش لباسی از کتان داد و به آنان اجازه داد تا بر شتران به غنیمت گرفته شده سوار شوند. علی علیه السلام بعد از فارغ شدن از حج نزد آنان بازگشت و لباس و شتران را از افراد گرفت و بر نائش خشمگین شد و او را بر کارش سرزنش کرد. گلایه و شکایت در میان سپاه ظاهر شد و با علی به مخالفت پرداختند و هنگام رسیدن به پیامبر ﷺ شکایت خود را از رفتار علی اعلام کردند بدین ترتیب در میان همراهان پیامبر ﷺ بحث علی و شکایانش منتشر شد. و سخن علیه علی علیه السلام نزد پیامبر ﷺ افزایش یافت.

بریده می گوید: وقتی نزد پیامبر ﷺ رسیدم از کار علی علیه السلام انتقاد کردم و اشکالات او را گفتم، تا اینکه دیدم چهره پیامبر ﷺ تغییر کرد. و فرمود: «آیا من از خود مؤمنین نسبت به آنان اولی نیستم» گفتم: بلی سپس فرمود: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ».

پس پیامبر ﷺ در میان ما بلند شد و فرمود: «ای مردم از علی شکایت نکنید. قسم به خدا او باتقواتر از آن است که از او شکایت شود».

زید بن ارقم رضی الله عنه می‌گوید: «روزی در جایی بین مکه و مدینه به نام «خم» پیامبر در میان ما ایستاد و حمد و سپاس خدا را به جا آورد و پس از مقداری وعظ و تذکر فرمود: «ای مردم من بشری مانند شما هستم و ممکن است هر لحظه به دعوت ملک الموت جواب دهم ولی من دو چیز گرانبار را در میان شما باقی می‌گذارم: یکی کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، پس آنرا بگیرید و به آن تمسک کنید». و ما را نسبت به قرآن ترغیب و تشویق کرد و در ادامه فرمود: «و دومی اهل بیت من هستند، به شما نسبت به آنها هشدار می‌دهم - سه بار تکرار نمودند -».

نگاه: فتح الباری (۶۶/۲)، مسند امام احمد (۳۵۰/۵ - ۳۵۶)، صحیح مسلم (حدیث ۱۲۸۱) مستدرک حاکم (۱۰۹/۳ - ۱۱۱)، مجمع الزوائد هیثمی (۱۲۷/۹)، البدایه والنهایه (۹۵/۵).

اصل امامت

قبل از اینک تحقیق و بررسی روایت و دلالت آن بر امامت را شروع کنیم باید بدانیم اختلاف در امامت یک مسئله اصلی است. چون امامیه معتقدند امامت اصلی از اصول دین است و هر کس آنرا انکار کند کافر است، کلینی از جعفر صادق رضی الله عنه روایت کرده است که او گفت: «امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه امام بود ... هر کس آنرا انکار کند مانند این است که خدا و پیامبرش را انکار کرده باشد». (اصول کافی / ۱۸۵۱).

در روایت دیگر از امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده است «برای مردم چیزی کافی نیست جز شناخت ما، هر کس ما را شناخت مؤمن، و هر کس ما را انکار کرد کافر است». (اصول کافی ۱/۱۸۷) محمدرضا مظفر می‌گوید: «معتقد امامت اصلی از اصول دین است که ایمان جز با آن کامل نمی‌شود». (عقائد الشیعیه ص ۴۳).
آیه‌الله خویی می‌گوید: «شکی در کفر آنان نیست زیرا انکار ولایت و انکار حتی یکی از امامان و اعتقاد به خلافت غیر آنها

موجب کفر و ضلالت است و اخبار متواتر آشکارا منکر ولایت را کافر می‌دانند». (مصباح الفقاهه ۱۱/۲)

و زنجانی می‌گوید: مقام امامت مانند نبوت است» (عقائد الامامیه ص ۷۵).

و ابن المطهر حلی به بزرگتر از آن تصریح می‌کند و می‌گوید: «امامت لطفی عام و نبوت لطفی خاص است و انکار لطف عام بدتر از انکار لطف خاص است». (الافین ص ۸۹).

همچنین آیت الله هادی تهرانی می‌گوید: «امامت والاتر از نبوت است». (ودایع النبوه ص ۱۱۴).

آیه الله کاظم حائری این امر را تثبیت می‌کند و می‌گوید: «آنچه از روایات برمی‌آید این است که مقام امامت بالاتر از مقامات دیگر - بجز مقام ربوبیت - است که ممکن است انسان به آن برسد». (الامامه و قیاده المجتمع ص ۲۶).

چون امامت به اصلی اساسی مانند نبوت یا بالاتر از آن تبدیل گشته است قبل از اینکه برای اثبات آن به روایت نیازمند باشیم باید با نص صریح و قطعی الدلاله قرآن اثبات گردد.

اصول دین با قرآن ثابت شده‌اند

پایه و اصول دین خطاب‌بردار نیستند و الاً دین به فساد کشیده می‌شود. پس واجب است ادله آن به هیچ وجه جای احتمال و خطا را نداشته باشند زیرا این یک قاعده اصلی است که «وقتی دلیل وارد احتمالات شد استدلال به آن جائز نیست». و چنین ادله‌ای جز در قرآن کریم که خداوند متعهد حفظ آن شده است یافت نمی‌شود. آیات قرآن دو قسمند.

۱- آیات صریح که جز یک معنی احتمال معنی دیگری را نمی‌دهند به این آیات محکومات گفته می‌شود.

۲- آیاتی که احتمال دارد چند معنی را برسانند به این آیات متشابهات گفته می‌شود.

پس واجب است دلیل اصول از آیات محکّمات استخراج شود چون خداوند پیروی از متشابهات و اعتماد بر آنها را مذموم می‌داند. و می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَّهَ مِنْهُ﴾. (آل عمران: ۷). «کسانی که در قلبشان انحراف وجود دارد از متشابهات پیروی می‌کنند».

بدین ترتیب اصول دین با آیات صریح، از خطا مصون مانده‌اند زیرا آیات از خطا محفوظند و صریح‌بودنشان آنها را از تحریف معنوی مصون می‌دارد. بدین طریق اصل توحید از صدها آیه که تصریح به «لا إله إلا الله» کرده‌اند ثابت شده است. و همچنین اصل نبوت در صدها آیه صریح ثابت شده است، و نبوت محمد ﷺ با قول صریح: ﴿حُكِّمَ رَسُولُ اللَّهِ﴾. (الفتح: ۲۹). و امثال آن بیان گردیده است.

به همین ترتیب وجوب نماز، روزه و بقیه ارکان اسلام و مهمات دین و محرماتی مانند: قتل، زنا، دروغ و ... با قول صریح و قطعی قرآن و بدون نیاز به روایاتی که محتاج به تأیید و تفصیل باشند ثابت شده‌اند. پس اثبات اصول بدون آیات محکم ممکن نیست.

اثبات امامت نیازمند نص قرآن است

اگر امامت مانند نبوت است باید با نص صریح قرآن ثابت شود همانطور که نبوت و سایر اصول دین ثابت شده‌اند و این امر غیر ممکن است چون حتی یک آیه تصریح نکرده است به اینکه علی ؑ امام است، چه رسد به یازده امام دیگر، چون هر یک اسم مجزا دارند باید اسم آنها مشخصاً بیان شود و الاً با دیگران اشتباه می‌شوند. پس به علت انتفاء دلیل قرآنی، امامت نیز منتفی است و آیات بلاغ، اکمال دین، و آیه ولایت نه صریحاً و نه اشارتاً ارتباطی با امامت ندارند، چه رسد به امامت علی ؑ و سایر امامان دیگر که مردم جز شناخت آنها راه

دیگری ندارند چون هر کس آنان را بشناسد مؤمن، و هر کسی آنها را انکار کند کافر است.

نه آیه محکم در این باره وجود دارد، و نه متشابه گرچه آیات متشابه احتمال چند معنی را می‌دهند، حتی یکی از معانی این آیات نیز در مورد امامت نیست علی‌رغم اینکه احتمالات نمی‌توانند برای اصول دلیلی محکم به شمار آیند زیرا ظنّ به حساب می‌آیند و خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ (النجم: ۲۸).

«گمان» هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند.

غایت امر در این موضوع این است که از متشابهات است و خداوند ما را از اعتماد و پیروی از آن نهی کرده است. پس روایت غدیر خم چیست.

دلالت روایت غدیر

اگر به ابتدای قصه یا روایت توجه کنی معلوم می‌شود که بین علی علیه السلام و سپاهش به علت نکاح وصیفه و جلوگیری از سوارشدن بر شتران غنیمت و درآوردن لباس کتانی غنائم از تن آنها، اختلاف ایجاد شد و بعد از بازگشت از حج که دوباره به پیامبر خدا رسیدند شکایت و انتقاد از علی علیه السلام زیاد شد و در میان مردم بحث او انتشار یافت تا آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله ضروری دانست در این مکان با وجود هوای گرم پیاده شود و با بیاناتش علی علیه السلام را تبرئه نماید، پس اصلاً صحبت از بیعت با کسی از دور یا نزدیک برای خلافت مطرح نبود. لذا چون شناخت سبب حقیقت امر را کشف می‌کند قائلین به امامت روایت را بریده و قطع می‌کنند و بدون ذکر مقدمه آنرا نقل می‌نمایند برای اینکه سبب آن مجهول باشد و حجتشان ابطال نگردد.

این امر مهم اگر حقیقت داشت قرآن آن را با نام بیعت خلافت ثبت می‌کرد چون قرآن بیعت‌های دیگری به مراتب

پایین‌تر از آنرا مانند بیعت رضوان در زیر درخت با نص صریح ثبت کرده است. ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾. (الفتح: ۱۸). «خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت (بیعه‌الرضوان که در حدیبیه انجام گرفت) با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد». این بیعت به خاطر آزاد کردن عثمان از اسارت مشرکین بود که پیامبر با دست مبارکش به جای او نیز بیعت کرد و گفت این دست به جای عثمان است، اگر ما جزو کسانی بودیم که از متشابهات قرآن پیروی می‌کنند می‌گفتیم عثمان امام معصوم است. و همچنین در قرآن بیعت نساء ثبت شده است: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ﴾. (الممتحنه: ۱۲).

«ای پیامبر وقتی که زنان مؤمن نزد تو آمدند تا با تو بیعت کنند بر اینکه به خدا شرک نورزند، دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند». غدیر خم حدود (۱۶۰) کیلومتر با مکه فاصله دارد، یعنی در آن هنگام جز حجاج اهل مدینه حاجیان دیگر از جمله اهل یمن، نجد، طائف، اطراف عراق و غیره همراه او نبوده‌اند. اگر واقعه غدیر خم مربوط به بیعت با خلافت علی است. دو راه عاقلانه‌تر وجود داشت:

۱- پیامبر ﷺ باید این موضوع را در خطبه روز عرفه بیان می‌کرد که تمام حجاج در آن حضور داشتند.

۲- پیامبر ﷺ صبر می‌کرد تا به مدینه برسد و بعد از استراحت و رفع خستگی از مردم بیعت می‌گرفت.

اما نزول ایشان در غدیر خم در چنین زمانی باید برای یک امر پیش آمده بوده باشد که تأخیر آن شایسته نبود و مستلزم حل آن از طرف پیامبر خدا بود و آن همان جریان مذکور است که برخی بخشی از آنرا حذف کرده و ناقص بیان می‌کنند.

غدیر خم که (۱۶۰) کیلومتر از مکه فاصله داشت محل التقاء سپاه برگشته از یمن که نسبت به علی علیه السلام شاکی و معترض بودند و حاجیان برگشته از مکه بود.

اما عبارت پیامبر صلی الله علیه و آله «من کنت مولاه فعلی مولاه». ربطی به قضیه امامت ندارد چون واژه «مولى» لفظی مشترک است که چند معنی را می‌رساند از جمله: سید، اطاعت شده، نزدیک، یاری‌دهنده، پس لفظ مولى متشابه است و طبق قرآن اعتماد بر متشابهات خصوصاً در اصول و مبادی ممنوع است، لذا دلیل هنگامی که وارد احتمالات شد استناد به آن باطل است، و موضوعی اصلی مانند امامت شرط است که دلیل آن جزمی و قطعی باشد نه ظنی و احتمالی، پس منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از عبارت فوق این است که هر کس معتقد به اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله است باید از کسی که از طرف من امیر بود اطاعت کند، در این صورت چگونه نزاع با امیر درست است، و در واقع نزاع با امیر همان نزاع با پیامبر به شمار می‌آید، آیا اگر امیر شخص دیگری غیر از علی علیه السلام مانند: عثمان رضی الله عنه بود پیامبر می‌فرمود: «من کنت مولاه فعثمان مولاه». اما این کلام در واقع هیچ معنایی جز فضیلت را نمی‌رساند که در بین چند معنی مشترک است. چون مولى مشترک بوده و مانند «نبی» لفظ خاص نیست. دقت کنید!

اما روایت مسلم جز تمسک به قرآن چیزی را نمی‌رساند و ذکر اهل بیت در این گونه روایات درباره حقشان جز توصیه به آنها چیزی را بیان نمی‌کند، چون به علت اعتراض و شکایت به علی بیان شد. اما روایاتی که بطور اختصاصی تمسک به امامت اهل بیت را بیان کرده‌اند حتی یک روایت صحیح در آنها یافت نمی‌شود. چون محور این گونه روایات یکی از این سه نفر ضعیف است. ۱- عطیه العوفی ۲- القاسم بن حسان ۳- زید بن الحسن الانماطی الکوفی و هر سه از نظر روایت ضعیف هستند.

علاوه بر این اگر تمسک به امامت اهل بیت اصلی از اصول دین است باید با نص صریح قرآن اثبات شود. در حالی که در قرآن جز اتباع از مهاجرین و انصار بطور عموم چیز دیگری تصریح نشده است.

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾. (التوبة: ۱۰۰).

«سابقین اولین از مهاجرین و انصار و کسانی که با نیکی از آنان پیروی می کنند خدا از آنان راضی و آنان نیز از خدا راضی هستند». بی شک علی علیه السلام جزو اولین مهاجرین است اما این دلیل بر امامت او نمی شود و الاً همه سابقین از مهاجرین و انصار امامان معصوم به حساب می آمدند.

خلاصه

واضح است وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: «من كنت مولاه فعلي مولاه». «هر کس من مولای او هستم علی نیز مولای اوست» یا «أذكرکم الله فی اهل بیتي» «به شما تذکر می دهم که درباره اهل بیت خدا را در نظر داشته باشید».

منظور او بیعت گرفتن برای خلافت یا جانشین قرار دادن کسی به عنوان امام نبوده، و هرگز او نخواست است دوازده نفر مشخص از اهل بیت را مانند قرآن مصدر تشریع قرار دهد.

بلکه او خواست از علی علیه السلام دفاع کند و از اعترافات باطلی که از او گرفته می شد او را تبرئه کند و بطور عموم آنها را به اهل بیتش سفارش کرد و حقوق آنها را بر امتش متذکر شد. این کلام مستلزم عدم اذیت و آزار آنها و بغض و کینه نداشتن نسبت به آنان است. بلکه این قول پیامبر صلی الله علیه و آله موجب دوست داشتن و نیکی به آنها است و در این مورد ما اینکار را با در نظر داشتن خدا در اهل بیت نبوت پیروی می کنیم و او را حمد و سپاس می گوئیم.